

پیشگفتار

عکس خانم دولت آهادی قبل از سفر اول به اروپا (حدود ۱۳۰۱ ش)
ایستاده: دست راست ایشان: بیگم آغا، دست چپ: قمر
نشسته: دست راست ایشان: خانم بتول کاوه (خانم مدیر)، دست چپ: فخری



ایجاد تفاهم و همکاری با زنان دیگر پیوسته برایش میسر نبوده است. بنظر می رسد حفظ ظاهر در مقابل بیگانگان را بر حفظ دوستی بین همکاران ترجیح می دهد. هنگامی که در کنگره بین المللی زنان برای صلح که در سال ۱۳۲۶ شمسی (۱۹۴۷ م) در پاریس تشکیل شده بود شرکت کرد. قبلاً مدارک نمایندگی خود را به تصدیق سفارت ایران در پاریس رسانده بود و با دیگر زنان ایرانی که بدون طی کردن این مرحله در همین کنگره شرکت کرده بودند اختلاف نظر پیدا کرد. زیرا آنان را نمایندگان رسمی ایران نمی شناخت. در گزارشی از این سفر (حصص ۲۹۰-۲۸۷) وی از دکتر فاطمه سیاح چنین نقل می کند: «این دولت عزیز که به ما هیچ حقی نمی دهد ما چکار به کار سفارت داریم؟» او در سخنرانیها و سرمقاله ها به کرات تقاضای لغو

قوانینی را می‌کرد که زنان را در ردیف دیوانگان و صغار قرار داده بودند. با وجود این به نظر می‌رسد که سخت بر این عقیده پایبند بوده است که مشکلات داخلی ما به خودمان مربوط است و خصوصاً خارجیها نایستی از آن مطلع شوند.

۳. داشتن افکار نو: نشریه زبان زنان اوکین نشریه ای بود که به مدیریت زنی نویسنده در شهر اصفهان در سال ۱۲۹۸ شمسی (۱۹۱۹م) منتشر شد. پس از پنج هفته که از عمر این روزنامه گذشت، دولت آبادی در مقاله ای پرسید: «چرا زنان روستایی مجاز هستند بدون حجاب باشند و از آزادی بیشتری برخوردارند؟» میرزا احمد، برادر بزرگ او که مجتهد با قدرت شهر بود، از او خواست که بدون چون و چرا به کار انتشار نشریه خاتمه دهد. ولی صدیقه این پیشنهاد را نپذیرفت و راه چاره را در قطع رابطه با برادر دید. با سرمقاله بعدی که درباره مرگ آزادی نوشته بود از طرف برخی روحانیان تهدید به مرگ شد. هنگامی که چاپخانه محاصره شده بود، بنا به گفته خودش به لطف پروردگار، و با پوشش کامل اسلامی که قابل شناسایی نبود توانست از مهلکه رهایی یابد. در همین ایام، هنگامی که هنوز مدرسه رفتن برای پسران هم زیاد مورد قبول نبود، او از دولت خواست که در همه شهرهای بزرگ ایران برای تربیت مادران مدرسه باز کند. صدیقه نشریه را چون مدرسه سیاری می‌دانست که همه جا می‌رود و با آن را چون نسخه طبیب بر سر بالین بیماران خانه نشین می‌فرستد، تا در حدود امکان به بیداری و هوشیاری زنان مدد شده باشد.^{۱۱}

زبان زنان دو بار دیگر در سالهای ۱۳۰۱ و ۱۳۲۱ شمسی (۱۹۲۲ و ۱۹۴۲م) در تهران به صورت مجله به طور نامرتب انتشار پیدا کرد. مطالب این مجلات، مثلاً درباره دستاوردهای کلاسهای کانون بانوان، با نوعی سنتگرایی همراه است. با اینکه همه جا از تساوی حقوق زن و مرد گفتگوست، ولی: «آنچه خانواده‌ها بدان محتاج اند خانه داری، شوهرداری، بچه داری، بهداشت خانواده، صرفه جویی، خوراک پزی و خیاطی موضوعاتی که همیشه در زبان زنان جای مخصوص دارند».^{۱۲} به نظر می‌رسد که با وجود تمام افکار و رفتار فمینیستی سردبیر این مجله، ظاهراً آنچه زنها باید بدانند فقط در چارچوب خانه، شوهر و بچه می‌ماند. از طرف دیگر در جشن اولین دوره فارغ التحصیلی رشته تربیت مادر که دروسی در همان زمینه خانه داری و صرفه جویی و شوهرداری در آن تدریس می‌شد، دولت آبادی نوشت «مادران گوشه نشین و بی‌حق به دخالت در امور اجتماعی، رفته رفته لیاقت و استعداد خود

۱۱. زبان زنان، دوره سوم، سال ۲۳، شماره اول، آذرماه ۱۳۲۱، ص ۳.

۱۲. همانجا، ص ۴.

را از دست داده اند و به همین جهت در قرن اخیر فرزندان ایران دیمی بار آمدند و علل دیگری هم سبب شد که پایه وطن پرستی مان سست گردد.^{۱۳}

۴. توجه به تربیت کودکان از ارکان زندگی او بود: از مفاد نامه های خصوصی کاملاً مشهود است که از پرداختن به فرزندان پدر احساس خوشحالی کرده و از دوری آنان و ندیدنشان در ابتدای مسافرت، سخت در اضطراب بوده است. آنها را به شکیبایی دعوت می کند، از دیدن ماه پیشتر دلتنگ قمر شده (ص ۴۴) و در آرزوی بازگشت و در آغوش کشیدن آنهاست. با این وجود پیوسته از خواهران جوانتر انتظار داشت که از او اطاعت محض بکنند: «اگر ذره ای برخلاف رضای من رفتار کنی ترکتان را خواهم کرد» (ص ۵۴) و یا «اگر يك كلمه خلاف انتظار از شماها بشنوم به ارواح مادرم ترك ايران را می کنم.» (ص ۵۵) و جای دیگر: «قمر هرگز در مقابل اراده و رأی من اظهار عقیده و میل نکرده.» (ص ۹۵) افزون بر این، در جملگی نامه هایی که از تهران به قمر در اصفهان نوشت نسبت به بی سر و سامان شدن کودکان او اظهار نگرانی کرده و معتقد بود برای خاطر بچه ها باید ساخت. (صص ۱۳۹ و ۱۴۶ و ۱۴۸)

در مطالب مندرج در زبان زنان نیز پیوسته درباره جمعیت حمایت مادران و کودکان، چگونگی تهیه لباس برای کودکان مستمند در ایام عید نوروز و کلاس خاص تربیت مادران می نوشته است. مثلاً: «دیانتیمان متزلزل و آداب و رسوم و انسانیت و از همه بالاتر عزت نفس و اعتماد به یکدیگر را از دست داده ایم، اکنون راه علاج منحصر است به اینکه مادر تربیت کنیم تا آنها نسل آینده را در مکتب اولیه به طور شایسته تربیت نمایند.»^{۱۴}

۵. بسیج زنان: زمانی که نخستین مدرسه دخترانه در اصفهان دایر شد، و نشریه زبان زنان انتشار یافت، جمعیتی خاص زنان نیز به وجود آمد که با سرمایه ای که زنان گردآوری کرده بودند سه کارگاه کوچک بافندگی، که بافندگان آن فقط زن بودند، در سه شهر مختلف ایران دایر شد. در یزد پارچه دستباف اهریشمی، در کرمان پشمی و در اصفهان کتانی می بافتند. تعداد زنانی که در این کارگاهها کار می کردند در مجموع هفتاد نفر بود.^{۱۵} جمعیت دیگری که دولت آبادی در آن به عنوان دبیر فعالیت داشت، جمعیت نسوان وطنخواه بود که معرفی نامه آن برای شرکت

۱۳- زبان زنان، دوره سوم، سال ۲۵، شماره سوم، خرداد ۱۳۲۴، ص ۱۴.

۱۴- زبان زنان، دوره سوم، شماره سوم، خرداد ۱۳۲۴، ص ۱۴.

۱۵- Heidary, "The Actual Feminism."

در کنگره پاریس در همین مجموعه آمده است. (صص ۳۴ و ۳۶) در این معرفی نامه چنین آمده است: «اختیار می دهد در سوسپته های نسوان اروپا وارد شده و هرگونه مذاکرات به استثنای مذاکرات سیاسی نموده و روابط و دادیه لازمه را اعمال نماید.»

افزون بر این، سالهایی طولانی از کار و زندگانی صدیقه در ارتباط تنگاتنگ با کانون بانوان بود که با کمک دولت در سال ۱۳۱۴ به وجود آمد و پس از یک سال تا نزدیک به ربع قرن اداره آن به عهده صدیقه دولت آبادی بود. ابتدا کار را با گشودن کلاس اکابر برای زنان بزرگسال شروع کرد. سپس دبستان، دبیرستان، کلاس خیاطی، کلاس تربیت مادر و کلینیکهای پزشکی برای کمک به بالا بردن سطح بهداشت زنان دایر کرد. او مشوق دانش آموزان در زمینه های مختلف، حتی نمایشنامه نویسی و بازیگری تئاتر، نوازندگی و ورزش بود. محل کار و زندگی او در کانون بانوان بود و هرگز غم آتش سوزی بی دلیلی که موجب از بین رفتن کتابخانه کانون و مدارکی که در گردآوری آن عمری سپری شده بود، او را ترك نکرد. در آخرین نامه ای که از او برای مادرم به جا مانده، بین رفتن به اروپا برای معالجه و پیگیری برای ساختن محلی برای کانون بانوان و باز کردن کلاس دوازدهم به منظور آماده کردن دانش آموزان برای ورود به دانشگاه مردّد است. عملاً مسافرت را به خاطر عشقی که به فراهم آوردن امکانات پیشرفت برای زنان دیگر داشت به تأخیر انداخت.

بزرگداشت روز هفده دی و برقراری مراسم جشنهای مربوط به آن، سخنرانیها و نمایش فیلم هرماه، مراسم جمع آوری اعانه قبل از نوروز، برای توزیع لباس بین دانش آموزان بی بضاعت و بالاخره تشویق همکاران و اعضای کانون بانوان و اقوام به خرید اوراق قرضه ملی و پرداخت یک روز حقوق، برخی از تلاشهایی است که برای کمک به دولت در مقابله با محاصره اقتصادی در دوره حکومت مصدق صورت گرفت و هنوز هم خاطرات آن در اذهان باقی است. در واقع می توان گفت از زمان مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ بین دولت وثوق الدوله و دولت انگلیس در صفحات زبان زنان تا واپسین روزهای عمر از مبارزه بر علیه دخالت دولت انگلیس در امور داخلی ایران کوتاهی نکرد و پیوسته در سیاست که جدا از زندگی نیست فعالیت داشت. به نظر می رسد در ابتدای جوانی، در شروع فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی همکاری و بسیج زنان دیگر را ضروری می شمرده است و با اینکه بانوان را پیوسته به همکاری با هم دعوت می کرد ولی هرگز با جریانهای سیاسی روز همراه نشد. از پیوستن به جنبشهای چپ با راست دوری گزید و به سازمان زنان هم نپیوست. شاید همین تك روی و عدم همکاری و قبول نداشتن دیگر زنان سبب شد که درخت بارور زندگانی او با وفاتش خشکید و کوششهایش در راه آزادی زنان پیگیری نیافت.

پیشگفتار

عکس از صدهقه دولت آهادی در محل کانون بانوان با جمعی از زنانی که در فعالیتهای کانون شرکت داشتند. تاریخ عکس و هویت دیگر زنان متأسفانه معلوم نیست.



۶- ناسیونالیسم در بطن افکار و تلاشهای او جای داشت: خانواده دولت آبادی از پیشروان جنبش مشروطیت بودند و زندگی کودکی صدیقه با تضاد بین ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه که حاکم اصفهان بود و پدرش دستخوش دگرگونی شد. خانواده به تهران مهاجرت کرد و امکان آموزش زبان فارسی، عربی و فرانسه و طبیعتاً گسترش بیشتر ذهنی و درگیری با تغییراتی که مملکت در اواخر سده گذشته با آن مواجه بود برایش فراهم آمد. پس از فوت پدر به اصفهان باز گشت، از شوهرش اعتضادالحکما جدا شد و به فعالیتهای اجتماعی پرداخت.

در نامه ای که از آلمان به تاریخ ۲۰ ذیحجه ۱۳۴۱ (۲۹ ژوئیه ۱۹۲۳) نوشته است (صص ۵۴-۵۱) می خوانیم: «از بس دلم هوای ایران را کرده بود نقشه ایران را به پرده اطاقم نصب کردم. دکتر آمد دید گفت به به، چقدر شما وطن پرست هستید من خیلی میل دارم ایران را ببینم. گفتم بفرمایید بروید. گفت با شما می آیم. گفتم اما من میخواهم تنها سفر کنم. گفت نترسید خانه شما نمی آیم. گفتم پس ایران نمی روید. گفت چرا ایران می روم. گفتم پس ایران خانه من است. گفت اوا ببخشید. بله، می دانم ایران خانه هر ایرانی است و بیگانگان در آنجا مهمان هستند». این شیوه نگرش در اغلب مکاتبه ها ادامه دارد. در نامه دیگر می نویسد «تمام شهرهای اروپا که تا حالا دیده ام همه آباد و قشنگ اند ولی در اول نظر از شدت سیاهی در و دیوار خواهر بزرگ آشپزخانه های ایران هستند و علتش زیاد بودن کارخانه است و به همین جهت در عوض توی مبالشان آئینه قدی کار گذاشته اند. با وجود این من آرزو می کنم مملکت ما همین طور آباد و سیاه بشود و دارای این اندازه صنعت و کارخانه باشد». (ص ۵۷)

نامه ها را ورق می زنم؛ می خوانم: «همه جا می توانم کار کنم ولی قبل از اینکه از وطن خود امتحان کنم و ببینم زنان بدبخت ایران مرا لازم دارند یا نه رو به هیچ مملکت و ملتی نمی روم. . . . زحماتم را تقدیم معارف نسوان می کنم اگر مرا خواستند که يك ذره خاک وطن و بیچاره دختر هموطنم را به دنیای آباد دیگران نمی فروشم». (ص ۱۰۹)

در نامه ای به قمر می خوانیم «توئی که می توانی به وسیله آن دستهایت که گهواره را می جنبانی به دنیای ایران خدمت کنی و نام نیک از خودت باقی بگذاری. خدمت من تو هستی که باید يك پسر برای فدایی بودن به واقع برای وطن تربیت کنی». (صص ۱۱۱-۱۱۰)

و بالاخره در سخنرانی به مناسبت فروش اوراق قرضه ملی پولی را که برای مراسم کفن و دفن کنار گذاشته برای کمک به وطن به مصرف بهتر می رساند.

۷. به خود مطمئن بودن؛ شهامت و ایستادگی بر سر عقاید خود و نترسیدن گویی بخشی از تربیت نخستین او بود. این شهامت بعدها در مبارزات مربوط به رفع حجاب و سخنرانی در مجامع، به خصوص در شهر مذهبی قم بیشتر معلوم شد: «هنگامی که در مقابل روحانیان در صحن مطهر حضرت معصومه برای حاضرین از آزادی زنان و برداشتن حجاب صحبت می کردم انتظار نداشتم زنده جان به در برم.» در ارتباط با همین روز شنیده ام که یکی از ناظرین اناری به طرف او پرتاب کرد، انار به میز خطابه برخورد کرد و آب قرمز رنگ آن به سر و صورت سخنران پاشید. سخنران بدون مکث به صحبت ادامه داد. همه کسانی که در آن روز در حرم مطهر جمع شده بودند تا شلوغ کنند، تحت تأثیر قرار گرفته و تا پایان جرأت نکردند مزاحمتی ایجاد کنند.

در اولین شماره از دوره سوم زبان زنان در صفحه ۲۸ خبری نقل شده که حکایت از کمبود عرضه نان بین مردم، حق کشتی و گرسنه ماندن مادر و فرزندى که در انتظار رسیدن نوبت و گرفتن نان در جمعیت ایستاده اند دارد. بیان این حقایق تلخ و همزمان شدن انتشار مجله با وقایع ۱۷ آذرماه ۱۳۲۱ (بلوایی که منجر به تیراندازی به طرف مردم شده و خانه قوام السلطنه نخست وزیر را آتش می زنند و همه مطبوعات توقیف می شود) سبب شد بار دیگر پخش مجله دچار وقفه شود. انتشار آن پس از عوض شدن نخست وزیر وقت میسر گردید.^{۱۶}

مقاله «دیروز و امروز» مقایسه ای بین اوضاع قبل از شهریور ۱۳۲۰ و پس از اشغال ایران توسط متفقین است. هر سطر آن بیان حقیقتی است جانکاه که شنیدن آن برای جامعه یا دولتی که به شنیدن انتقاد عادت ندارد خوش آیند نبود. مقاله چنین پایان داشت: «امیدواریم متفقین ما صدای بیطرفانه ما را که حقیقتاً زبان زنان ملت ایران است با گوش حقیقت نیوش بشنوند و مطمئن باشند که ایرانیان باهوش و دانشمند... در عین حالی که همسایگان و متفقین دولتشان را دوست دارند و احترام می گذارند... خارجی را خارجی می دانند چه شمالی باشد و چه جنوبی... افراد نوع پرورد و صلح طلب را محترم می شمارند چه مغربی باشند و چه مشرقی... و حرف حق و حساب خود را بدون لفاف می گویند و احقاق حق می کنند چه در هنگام جنگ باشد و چه در آغاز صلح».^{۱۷}

من مرز مشخصی بین شهامت، راستگویی و وجدان داشتن نمی شناسم. تصورم

۱۶. زبان زنان، دوره سوم، سال ۲۴، شماره دوم، خرداد ۱۳۲۳، ص ۲.

۱۷. زبان زنان، دوره سوم، سال ۲۵، شماره سوم، خرداد ۱۳۲۴، ص ۸.

بر این است که داشتن این صفات نوعی ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر دارند. صدیقه دولت آبادی پیوسته معتقد بود و به راستی اعلام کرده بود که رفع حجاب باعث آزادی زن نمی شود و معتقد بود که آزادی زنان در رهایی از قید جهل و بند اوهام و خرافات است. وی نوشت: «اول علم و تربیت باید بعد آزادی و بی وجود آن دو نتیجه آزادی بر بادی است.»^{۱۸} ولی در عین حال، هنگامی که بار دیگر زنان تشویق به بازگشت به حجاب می شدند هشدار خطر داد که این تلاشی است برای دور کردن زنان از فعالیتهای اجتماعی.^{۱۹}

مهمترین پیامی که از این بازنگری حاصل شد، اعتماد به نفسی است که این زن پیشرو داشته است. در صفحه ۳۸۸ می گوید: «درد تو و دوی تو در تو است.» از قبل سرنوشت رقم زده نشده و کسی جز نگرش خود تو در چگونگی گذران عمرت نمی تواند تأثیر عمده بگذارد. قبول این مسئولیت که تو خود سرنوشت را در دست داری قدم استواری است به سوی آزادی و رهایی از سنت مظلوم نمایی. به نوشته او «پیری و ناتوانی وقتی به شخص مستولی می شود که انسان خود را در برابر حوادث مظلوم و دنیا را ظالم تصور کند.» (ص ۴۵۴)

۸. رویارو شدن با پیری و مرگ: در مجموعه نامه هایی که مانده است، اغلب گفتگو از پیر شدن، ضعف و کسالت و پیامدهای آن دیده می شود، ولی در عمل هرچه از عمر او می گذرد، ایمان وی به خدا و راهی که در زندگی انتخاب کرده و در دنبال کردن آن از پای ننشسته بیشتر می شود. وی از خواندن نوشته ای به قلم ماه طلعت پسیان، تحت عنوان «خوشبختی»، چنان لذت می برد که آن را عیناً همراه با مقدمه ای در زبان زنان چاپ می کند. در این مقاله نویسنده بر بال خیال همراه جبرئیل در شروع روز به بهشت می رود و از خاطرة عشقها و دلخوشیهای زمینی که هر يك در دورانی او را به خود مشغول داشته است، به سرعت می گذرد. و در آخر هنگامی که با موی سپید و چشم بی نور به پایان راه می رسد، و هنوز هم در جستجوی خوشبختی است، به خود آمده و متوجه می شود که پیوسته خوشبخت بوده است. پایان این مقاله چنین است: «صدایی از پشت دریچه آسمان جواب داد، به یقین هر جا که خدا باشد خوشبختی نیز هست. اکنون تو ای آدمی! ای سعادتمند غافل و خوشبخت بی خبر!

۱۸. «جواب خانم صدیقه دولت آبادی به آقای ساسان کی آرش گیلانی»، ایرانشهر، سال سوم، شماره ۱ و ۲، ۲۵، جلدی ۱۳۰۳ (۱۵ دسامبر ۱۹۲۴)، صص ۹۶-۹۲.

۱۹. «سخنرانی بانو صدیقه دولت آبادی»، زبان زنان، دوره سوم، سال ۲۴، شماره ۶، مهرماه ۱۳۲۳، صص ۲۰۷.

خوب بیندیش آنجا که خدا نیست کجا هست».^{۲۰}

در مقاله دیگری پیری و ناتوانی را مترادف می داند و معتقد است که کمتر به پیر زنده دل و توانا بر می خوریم و می گوید اغلب پیران حسرت روزگار گذشته را می خورند، در حالی که «دانشمندی و زنده دلی توأم است، دانشمند طبیعت را می شناسد و می داند هر موجودی مولودی است و حتماً فنایی دارد. او می داند هر شاخی را ثمری و هر وجودی را خاصیتی باشد. اگر وظایف طبیعی را انجام داد زنده جاوید و مرگ برای دانشمند به منزله تفسیر لباس است و از مردن باك ندارد. دانشمند به مشکلات زمانه با نظر عمیق و دقیق می نگرد و چون پی به حقیقت برد هر مشکلی در نظرش آسان می شود».^{۲۱}

صدیقه دولت آبادی در خانواده و اجتماع قدرت طلب بود. از اطرافیان انتظار اطاعت محض داشت و به رعایت سلسله مراتب پایبند بود. او پیوسته مستمندان، کودکان و بیچارگان را باری می کرد، و سرسختانه معتقد به انجام وظایف بزرگ خانواده بود. شاید در جامعه مردسالار که موفقیت فقط قرین کسانی می شود که با قدرت عمل کنند راهی جز این نداشت و دقیقاً همین روش از فرزاندگی وی در بین همگنان کاسته است. از طرف دیگر اکنون پس از مطالعه این اوراق متوجه می شوم مریدان دوران خردسالیش جملگی مرد بوده اند و آنچه از او خواسته شده ارائه فرهنگ مردسالاری بوده است.

او روزهای آخر عمر را با آرامش و در تنهایی سپری کرد. به دیدار کودکان فامیل که همنام پدر و برادرانش بودند علاقه خاصی داشت. از یکی از برادرزادگان خواست «احمد» را بیاورند تا او را ببیند. هنگامی که مادر و کودک به اطاقش وارد شدند، از آنها خواهش کرد که زیاد نزدیک نیایند، زیرا از نوع بیماری آگاهی نداشت و نمی خواست آرزوی دیدار کودک سبب سرایت مرض شده و از این دیدار گزندی نصیب کودک شود».^{۲۲}

روزی که از قبرستان قدیم که اکنون پارک کوچکی در کنار رودخانه قلعه است می گذشتم، در کنار سنگ بی نامی که کنار جایگاه بازی کودکان قرار دارد، لحظاتی مکث کردم و از باغبانی که مشغول آبیاری بود پرسیدم: «شما می دانید این سنگ از آن کیست؟» باغبان که مرد جوانی بود در جوابم گفت: «نمی دانم مال کیست، ولی

۲۰. زبان زنان، دوره سوم، سال ۲۵، شماره ۴، تیرماه ۱۳۲۴، صص ۲۱-۱۹.

۲۱. «به دانش دل پیر برنا بود»، زبان زنان، دوره سوم، سال ۲۵، شماره ۴، تیرماه ۱۳۲۴، صص ۷۸.

۲۲. خاطره از خانم پرچهره دولت آبادی.

شنیدم قبر زنی بوده که جلوی سینما فرهنگ لخت می رقصیده است. «
 نمی دانم این چنین برخورد با زنی که پیشرو آزادی و تجدد در ایران بوده به
 خاطر زن بودن او و مقام اجتماعی زنان است؟ یا به سبب تفاوت‌های فاحش فرهنگی با
 گروه بیشماری از مردم کوتاه بین و ساده اندیش است؟ در اینکه پیوسته او در پی
 کسب معرفت بود و کارش گسترش فرهنگ و با سواد و مطلع کردن دیگران بوده
 است شك ندارم. بدون تردید او خواستار بالندگی زنان بوده و از هیچ کوششی در این
 راه دریغ نورزیده و با هر گونه نفوذ اجنبی و زورگویی نیز مخالفت کرده است. می
 دانم که بر گور برادر او که مرد است و در مشروطیت ایران و در نظام آموزش و
 پرورش (به قول دوست و بیگانه) مؤثر بوده نیز هیچ نشانی جز سنگچینی نیست.

در پایان از کلیه کسانی که در به وجود آمدن و چاپ این مجموعه همکاری
 کرده اند، خصوصاً خانم افسانه نجم آبادی، خانم مریم زندی به خاطر عکس خانه آخرت
 (که در پایان بخش « ۱۰ » این مجموعه آمده است)، آقای ناصر دولت آبادی برای
 اطلاعات ذیقیمت خانوادگی، و آقای ناصر یوسفی در تصحیح مقدمه صمیمانه
 متشکرم.

در این مجموعه عموماً تاریخهای هجری قبل از ۱۳۰۰ شمسی به سالشمار
 قمری و تاریخهای هجری پس از ۱۳۰۰ شمسی به سالشمار شمسی آمده است.
 استثناها یا سالهای تولد و وفات افراد خانواده دولت آبادی است که به همان گونه که
 در اوراق خانوادگی ضبط است آمده، یا آنهایی است که چند تاریخ معادل داده شده و
 یا تاریخهایی که به يك سالشمار مشهور شده اند، نظیر معاهده ۱۹۰۷ روس و
 انگلیس و یا قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله.

سالشمار زندگانی صدیقه دولت آبادی (صفحه بعد) به طور اجمالی شما را با
 تاریخچه زندگانی او آشنا می کند. برای آشنایی مفصلتر به مطالبی که برای یادبود
 چهلمین روز وفاتش از طرف کانون بانوان فراهم شده و در بخش « ۱۰ » این مجموعه
 آمده است نگاه کنید.

مرداد ۱۳۷۶

سالشمار زندگی صدیقه دولت آبادی

میلادی	شمسی	قمری	
۱۸۸۲	۱۲۶۱	۱۳۰۰	تولد
۱۹۰۲	۱۲۸۱	۱۳۲۰	ازدواج با حسین اعتضاد
		۱۳۲۶	فوت پدر
۱۹۱۷	۱۲۹۶	۱۳۳۵	بازگشت به اصفهان
	۱۲۹۶	۱۳۳۵	باز کردن مکتبخانه شرعیات
۱۹۱۸	۱۲۹۷	۱۳۳۶	گشودن ام المدارس
		۱۳۳۶	ایجاد شرکت خواتین اصفهان
۱۹۱۹	۱۲۹۸	۱۳۳۷	گرفتن امتیاز روزنامه زبان زنان
			توقیف روزنامه به مناسبت مخالفت کردن
۱۹۲۰	۱۲۹۹	۱۳۳۸	با قرضه گرفتن از خارجیان
	۱۳۰۰		جدا شدن از دکتر اعتضاد
۱۹۲۱	۱۳۰۰		بازگشت به تهران
	۱۳۰۱		تأسیس انجمن آزمایش بانوان
	۱۳۰۱		نشر مجدد زبان زنان به صورت مجله
	۱۳۰۲		مسافرت به اروپا
			شرکت در دهمین کنگره بین المللی «حق
۱۹۲۶	۱۳۰۵		رای زنان» در پاریس
۱۹۲۷	۱۳۰۶		فارغ التحصیلی از سوربن
	۱۳۰۶		مراجعت به ایران
	۱۳۰۷		استخدام در وزارت معارف و اوقاف
	۱۳۱۵		پذیرفتن مسئولیت «کانون بانوان»
۱۹۴۲	۱۳۲۱		انتشار دوره سوم زبان زنان
			شرکت در کنگره بین المللی «زنان برای
	۱۳۲۶		صلح و آزادی» در ژنو
			برگزاری برنامه های متعدد برای پشتیبانی
	۱۳۳۰-۳۱		از حکومت دکتر مصدق
۱۹۶۱	۱۳۴۰	۱۳۸۱	مرگ

۱

نامه ها

www.KetabFarsi.com

الف: تلگرافها و نامه های رسمی مربوط به نخستین سفر
صدیقه دولت آبادی به اروپا



صدیقه دولت آبادی، تاریخ عکس دانسته نیست، احتمالاً متعلق به سالهای دهه ۱۹۲۰ است.

مورخه ۲۰ برج حمل [فروردین] ۱۳۰۲
قشون دولت علیه ایران
تیپ سوار لشکر غرب - دایرة قوای سرحدی

حضرت علیه عالیہ صدیقه خانم مدیر روزنامه زیان زنان
مطابق تلگراف تحت شماره ۳۱۲ حضرت بندگان امارت جلیله لشکر غرب دولت
شوکه شما باید در کنند توقف نمائید تا صدور حکم ثانوی.

فرمانده قوای سرحدی

فوری است

طهران کنند جواب شماره ۱/۱۳۴ کلمه ۷۲

۲۲ حمل

همشیره محترمه صدیقه خانم: حضرت وزیر جنگ به شرح مرقومه تلگراف
فرمودند: (امیر لشکر غرب، همشیره آقای حاج میرزا علی محمد دولت آبادی، نماینده
مجلس شورا با همراهی یک دکتر رولان برای معالجه بسمت فرنگ عزیمت نموده و در
کردن نظامیان مانع از حرکت مشارالیها شده قدغن نمائید چون برای معالجه است ممانعت
را موقوف دارند شماره ۸۷۹ وزیر جنگ رضا). رفع مزاحمت شود علی محمد
حسین - محل مهر تلگرافخانه

مورخه ۲۲ برج حمل ۱۳۰۲

قشون دولت علیه ایران - تیپ سوار لشکر غرب
دایرة قوای سرحدی

مأمورین ارضی راه سرحدی

در اینموقع که حضرت علیه عالیہ خانم صدیقه خانم که بمعیت دکتر رولان
فرانسوی از برای معالجه عازم اروپا هستند لازم است در عبور مشارالیها همراهی و
مساعدت را مرعی دارید که باکمال راحت بمقصود خود بروند.

فرمانده قوای سرحدی

حضور محترم حضرت حکومت جلیله نظامی قصر دام اقباله
 نظر به اینکه يك كارت لدالورود توسط آقای ناصرخان و يك پاكٲ توسط يك
 نفر نظامی حضورتان تقدیم و مختصر راپرت كار خودم را دادم، البته مسبوقید كه از
 ساعت دو بعد از ظهر امروز تا شش و نیم در قصر توقیف بودم، در این وقت كه از
 توقیف خارج هستم لازم است شرح حال خود و گزارشات از كردن تا اینجا را به طور
 راپرت از نظر شریف بگذرانم چنانچه سواد این نوشته را به حضرت وزیر جنگ و
 مقامات دیگر خواهم فرستاد:

اولاً بنده قریب شش سال است مبتلا به مرض کلیه و در يك ماه قبل به قدری
 سخت شد كه تمام اطبای طهران علاج را در عمل دانستند و نیز عمل را در طهران
 خطرناك دیدند، در ایام عید نوروز به تجویز اطباء عازم حرکت شدم، چون آقایان اخوان
 بهیچوجه نتوانستند به این زودی حاضر بر حرکت و همراهی بشوند اما دكتر رلاندر كه
 چند سال است با فامیل من آشنا و طبیب خانوادگی بود و هم از حال بنده مطلع بود
 عازم مسافرت شد، نظر به اینکه اغلب اوقات درد شدید عارض و مجبور به بعضی
 عملیات و انژكسیون می شود صلاح چنین دیدند كه باتفاق او باشم و دولت هم تذكرة
 مرا بطور فوق العاده نوشت در تحت نمرة ۳۱۶ كه به اتفاق دكتر رلاندر برای معالجه عازم
 اروپا هستم. درین راه هم همه جا به طور شناسائی و باكمال امنیت عبور كردم تا شب
 سه شنبه ۲۰ حمل مقارن مغرب وارد كردن شدیم، در اطاقی بنده در زیر پتو خوابیده
 بودم كه آقای علی اكبرخان یاور با نهایت عجله در را باز و وارد اطاق شدند و مرا فوق
 العاده از این طرز حرکت متعجب كردند، در صورتیکه يك ساعت قبل نایب آمده بود،
 اسم و رسم مرا پرسید و تذكرة مرا دید و رفت و من احتمال نمی دادم دیگر مانعی در
 كار باشد. از ایشان پرسیدم علت ورود ناگهانی شان چیست و ایشان کیستند؟ جواب
 دادند اسم من علی اكبر احمدی و شما کی هستید؟ گفتم من فلان كس و نوشته جات
 و تذكرة و حكم وزیر خارجه و نوشته اطباء تمام را به نایب شما ارائه دادم، يك نفر
 مریضم برای معالجه می روم. ایشان شروع كردند بنده را مسخره كردن و اظهار داشتند
 كه این حرفها از شما پذیرفته نیست تذكرة تان را بدهید من ببینم، من خیال كردم آقا
 سواد دارند تذكرة و نوشته جات را دادم به دست ایشان. اما دادند يك نفر دیگر برای
 شان قرائت كرد. پس از آن گفتند اینها بهیچوجه بمن مربوط نیست. اگر نوشته وزیر
 جنگ دارید ارائه بدهید. گفتم ندارم چونكه تذكرة من معتبر و حكم وزیر خارجه را
 دارم، دیگر در تهیه حكم وزیر جنگ نشدم. گفتند من اینها را نمی شناسم و هم اینها

۱۳۰۲
شماره ۲۳
مهر

حضرت فخریه نصیر قهرام آقانه
 نظر اشکانه که کارت نداد دور در وسط کار صرفاً در یک باکت توسط یک نفر نظیر عقده
 تعهد در حضور ارباب کار نمودم و در این مبدعید و از ساعت ۱۰ بعد از ظهر امروز (شنبه) در
 در دفتر ترقیت فوج در امتدادت و در وقت عایح استم لایح است شرح حال خود و کارهای
 در کتبه آقانه را بطور ارباب در نظر داشت بگذارم خایه سوار این شهر را به حضرت بدر
 سعادت و شکر تمام فرستاد:

اولاً یکا قریب شش سال است بعد از بیرون آمدن در یک ماه بعد در حرکت شد و فایده
 در راه هر روزه در نیز طهر را در لادن حفظ آنک در روز در ریاح مید بزرگ به تجویز اهل
 حرکت شدیم، پنج تا آن اعدان مقدمه نمودند مانع روزی حاضر بر حرکت و همراه بسوزان
 روانه خود سال بست با قلم در وقت رطب تا قدر آنکه در هم از حال نیز مطلع بودیم
 مسافرت شد، نظر بیکه از غلبه اوقات در شهر ما رفتی و بعد از بعضی مملکت در
 میوه مدام فتنه در نه حواشیق اورا بشم و دولت هم نترس هر لظور فرق انوار است
 در حرکت نمائیم و ایضا رگر رانم برار معاینه سازم اورا استم در سن راه هم
 لظور است سانه و با کمال دقت عمده شکریم است سه شنبه به هر معارف منسوب دارد
 سخن نمودم، در اوقات نیز در ترنم نمائید و در مع ابرخان با در نهایت عمل در
 در راه و مراقبت انوار از این طرز حرکت متکی کردیم در صورتیکه کم است خیر است
 آنرا استم در رسم مزار سید و در کسرا دید در وقت در احوال میاریم که نفر در کار باشد
 از ایشان بر سید عدت در در ناگهانی شدن عیت و ایشان کینه، خرابی دارد

را من ضبط می‌کنم. با کمال تعجب گفتم چطور ممکن است شما این کار را بکنید؟ گفتند می‌کنم تا ببینید. گفتم بسیار خوب پس يك نوشته بدهید که تذکره و حکم من نزد شما است و ببرید. گفتند همچو نوشته هم نمی‌دهم و هم شما اینجا محبوسید، نیز اتومبیل و دکتر هم توقیف شد. یاور با تذکره و حکم من رفتند. دکتر از عقب ایشان رفت، در آن ساعت خبر به امیرتومان نایب‌الحکومه داده بودند، ایشان آمده بودند و با هزار زحمت تذکره مرا گرفته و رد کردند. شب را در اطاق در تحت نظر دو نظامی به سر بردم. صبح در موقع قضاء حاجت با يك نظامی از اطاق خارج و داخل شدم. ظهر آن روز در جواب راپرت یاور امیر لشکر غرب حکم کردند دکتر و اتومبیل بروند صدیقه بماند تا تکلیف او معلوم شود. البته این تلگراف و حکم توقیف من تنها برای خیالات خام یاور... [سه نقطه در اصل] خیلی مفید و موافق مقصود بود. اما دکتر بنا به وظیفه که عهده دار بنده بود و اینکه وزارت خارجه در تذکره من نوشته بود با دکتر می‌روم و سفارت فرانسه آن را امضاء کرده بود، حرکت نکرد. اما اتومبیل که مسافر دیگرش یعنی يك زن روس بود و نوکر سفیر ایتالی هم که برای برگرداندن اتومبیل آمده بود داشت مرخص کرده رفتند. تا ظهر سه شنبه در تحت نظر نظامیان بودم ولی دکتر آزاد بود. از بعد از ظهر نظامی برداشته شد، ولی توقیف بودم. عصر سه شنبه تلگرافی به آقای حاج میرزا علی محمد دولت‌آبادی^۱ اخوی کردم که حکم از وزیر جنگ گرفته ارسال دارند. روز پنجشنبه ۲ بعد از ظهر تلگراف اخوی به مضمون که در جوف است رسید. آقای یاور که هنوز میل نداشتند که من خارج بشوم در حضور یاور حسین خان و امیرتومان رئیس تلگراف بردند توی اطاق و مدتی با هم نجوا کردند. در آنوقت یاور حسین خان به امیرتومان گفت باز می‌خواهد يك ترتیبی جور بکنند. بعد از آن با هم آمدند بیرون و اظهار کردند این تلگراف کافی نیست، اما ممکن است فردا صبح شما را حرکت بدهم با يك نظامی تا قصر بروید، آنجا براحتم بمانید تا تلگراف امیرلشکر برسد. از ایشان حکم برای مأمورین راه خواستم که البته می‌دانستم همه کس در این حدود از قضیه آگاه شده بود مبادا تولید زحمت بشود. حکم را پس از اصرار زیاد دادند و هم يك حکم به سلطان اسدالله خان نوشتند که فلانی را در قصر نگاهدارید تا تلگراف برسد. به علاوه يك نوشته دیگر در حضور من خطاب به سلطان اسدالله خان کردند که اکیداً قدغن می‌کنم از ورود و توقف صدیقه به حکومت نظامی قصر اطلاع ندهید. من پرسیدم چرا؟ گفتند «برای اینکه دیگر او اسباب زحمت شما را فراهم نکند و نخواهد شما را نگاه بدارد و خودش

۱. علی محمد دولت‌آبادی (ت ۱۲۸۵ق. و ۱۳۴۱ق) سرمن پسر حاج میرزا هادی، از مؤسسين حزب اعتدال و نماینده خرم آباد در دوره چهارم مجلس شورای ملی بود.

مستقیماً با مرکز حرف بزند، حالا ما که این طور مجبوراً اینقدر به شما زحمت دادیم کافی است. من بخوبی فهمیدم که این آدم در لباس دوستی باز می‌خواهد يك نوع عداوت ظاهر کند. امروز وقت حرکت باز مدتی مرا معطل کردند و پس از رسیدن به اداره گمرک قلی خان سر جوخه حکمی از ناصرخان ارائه داد که باید يك نظامی دیگر توی اتومبیل بنشینند. شوfer هم بی نهایت در آنجا سختی کرد. ناچار شدم از او پرسیدم چه می‌خواهی؟! گفت پنج تومان بدهید تا نظامی را بپذیرم. برای آنکه خواستم غائله سر راه را خاتمه بدهم و از سر بیست نفر اشخاص راهرو گُرد که مرا احاطه کرده بودند و هر کدام به يك لحن مرا مسخره می‌کردند و متصل صدای مقصر مقصر بگوشم می‌رسید نجات بیابم، فوراً پنج تومان را دادم و حرکت کردیم. وارد قصر که شدم دیدم تازه معرکه اینجا است و يك دفعه خود را در محاصره دیدم. در آنوقت چون فهمیده بودم که حکومت قصر با حضرت عالی است کارت را نوشته توسط جناب دکتر فرستادم. چند دقیقه گذشت، يك نظامی را با نهایت تغییر دریافت کردم که می‌خواست من و اسباب مرا حمل به سرپازخانه بکنند. از دکتر سؤال کردم. گفت توقیف شما باز بر حیرتم افزود که این چه وصفی است! بالاخره با کمال ضعف و نقاهت از اتومبیل خارج شده، تقریباً با بیست نفر نظامی که مرا احاطه کرده بودند از معبر عبورم دادند و جمعیت مردم از عقب سر من در مقام تفتیش بودند و پی در پی کلمات رکبک بود که به گوشم می‌رسید که در جواب سؤالات مردم می‌دادند! که البته از ذکر آنها باید صرف نظر کنم. به هر صورت به فضیح ترین شکل مرا به سرپازخانه جلب کردند. دکتر را در آنجا توقیف دیدم و خودم با درد زیاد و حال سخت افتادم. دکتر بی نهایت عصبانی شد و اصرار کرد به سلطان احمدخان که یا مرا رها کنید یا بنویسید که تو هم توقیف هستی. هیچ کدام را نکردند. اما سلطان و ناصرخان ظاهراً از طریق ادب خارج نشدند، ولی از آنها خواهش کردم که کاغذ مرا به حضرتعالی برسانند. گفتند معذوریم. بالاخره حال بنده به قسمی سخت شد که مشرف به موت بودم تا مقارن مغرب که تلگراف رفع توقیف ما رسید. از آنجا مرا به منزل سلطان آوردند که این شرح را از اینجا عرض می‌کنم. خسارت مالی که در این راه به من رسیده از قرار ذیل است:

پول اتومبیل اول که رفت اتومبیل دوم از کردند خرج تلگراف جمع

چهل شصت و پنج بیست صد و بیست و پنج

و البته خسارت جانی و آبرویی من جبران پذیر نیست تا در محاکمه فاعل این عمل محکوم بشود و آن مربوط به مرکز است. اما چیزی که از حضرتعالی درخواست

۲. در اصل ارقام به حساب سیاق نوشته شده است. با تشکر از John Woods، برای کمک به قرانت ارقام.

مجلسه

زبان زبان

شماره هفتم

کرده رعد ، آنگاه که شب در وقت نیک میان لعل و دکتر آرد لعل روز بعد از ظهر نظر بر سر رسید
 و توفیق لعل ، عصر سه شنبه مگر آنکه به کمال حاج میرزا علی محمد دست آفرین کرد و حکم از در
 صفت گرفته ارسال را زد ، روز شنبه ۲۵ در روز ظهر تکلیف آفرین مستخدمین در وقت آفرین
 تا باری که بهتر میفرماید به حاج میرزا علی محمد که در آن تکلیف کافی نیست اما مکتوب است
 تسلیم مبارک است به یک نظر آنقدر آنجا را ضرر نماند ، تکلیف امری که رسید
 از این حکم در ماسدین را ، همانست که این مدتی هم کسی در این حدود از قبضه آگاه شد ،
 ما را تدریس زنت بود ، حکم را پس از اصرار زود را زدیم که حکم به سلطان اسداله قاف
 نه شد و خلاصه آنقدر نگاه با آید ، تکلیف رسد ، علاوه بر آنکه در وقت دیگر در حضور
 به سلطان اسداله قاف که در آنجا که در وقت شمع از دور و توفیق مدینه حکمت نظر
 نظر در وقت زهد ، من رسیدم چرا که گفت «برای آنکه دیگر در باب زنت نشاء و اقسام
 کند و کدام شما را نگاه با در وقت مستقیماً با مرکز وقت زند ، حالا ما را اینقدر
 اینقدر شما وقت را در کاف است ، ما می گوییم مهتمیم و این آیم در لباسی هرگز با آنجا
 که نوع عداوت ظاهر کند ، در روز وقت حرکت باز مدتی معطل کرده پس از رسیدن
 به دراز که کرم قیام سر عذبه فکر از نامرغان ارائه داد ، باید که نظر دیگر در آنجا
 باشد ، شوقم با نهایت در این کسر کرد ، ناچار شدیم از او رسیدیم به آنجا
 گفت پنج ثان میهد ، نظایر به منم ، در آنکه فرستخ عالمه سر راه را خاتمه ایم و دست
 اثناس راه در در کرد و مرا از حاطه کرده فیضی که کدام یک کن مرا ستم بگیرد ، مستند
 مدار معترض میگویم رسیدیم ، نیت بیایم ، در این وقت را در وقت حرکت کردیم .

در حضور با در وقت نیک در آنجا که در وقت شمع از دور و توفیق مدینه حکمت نظر
 نظر در وقت زهد ، من رسیدم چرا که گفت «برای آنکه دیگر در باب زنت نشاء و اقسام
 کند و کدام شما را نگاه با در وقت مستقیماً با مرکز وقت زند ، حالا ما را اینقدر
 اینقدر شما وقت را در کاف است ، ما می گوییم مهتمیم و این آیم در لباسی هرگز با آنجا
 که نوع عداوت ظاهر کند ، در روز وقت حرکت باز مدتی معطل کرده پس از رسیدن
 به دراز که کرم قیام سر عذبه فکر از نامرغان ارائه داد ، باید که نظر دیگر در آنجا
 باشد ، شوقم با نهایت در این کسر کرد ، ناچار شدیم از او رسیدیم به آنجا
 گفت پنج ثان میهد ، نظایر به منم ، در آنکه فرستخ عالمه سر راه را خاتمه ایم و دست
 اثناس راه در در کرد و مرا از حاطه کرده فیضی که کدام یک کن مرا ستم بگیرد ، مستند
 مدار معترض میگویم رسیدیم ، نیت بیایم ، در این وقت را در وقت حرکت کردیم .

می‌کنم اینست که چون يك شخص محترم فرانسوی که قونسول فرانسه بود در اصفهان و هم معلم مدرسه طب بود در طهران برای خدمت به يك ایرانی دچار این اندازه زحمت شد، حضرتعالی که مأمور نظامی آخرین نقطه سرحدی ایران هستید لااقل از او استماله ای بفرمائید که شاید به مقامات خود این وضع ننگ آور را شکایت نکند. تا من بعدها در صدد علاج برای قسمت خودم بشوم.

با تقدیم احترامات صدیقه

[در پشت صفحه] خواهش دارم این شرح محرمانه باشد تا خودم در مقام بشوم و از طهران اقدامات بکنند، یعنی سواد این نوشته به جراید یا غیره فرستاده نشود، ولی به مقتضای وظیفه خودتان اگر راپرت به مقامات مربوطه بخواهید مختارید.

[در پایین پشت صفحه، وارونه] قونسول ایران در بیروت: میرزا محمد خان حسابی، پسر معز السلطنه، در شام: عین الملک.

[در پشت پاکت حاوی این اوراق] اسناد کردند و ظلم علی اکبر احمدی حاکم نظامی کردند که به امید پول مرا در آنجا توقیف کرد. مدرک نمایندگی من در کنگره انترناسیونال

امضای دو نامه زیر، برای ما روشن نیست، رئیس جمعیت نسوان وطنخواه در این زمان محترم اسکندری بود. شاید از او باشد.

۷ جدی [دی] ۱۳۰۲

جمعیت نسوان وطنخواه

نمره ۱۶۴

سرکار علیه عالیہ صدیقه خانم دولت آبادی که سالها خدمات و زحمات عدیده برای معارف و بیداری و هوشیاری نسوان ایران متحمل شده اند و این اواخر که کنگره مهمی از نسوان ایرانی به نام جمعیت نسوان وطنخواه تشکیل گردیده، مشارالیها که یکی از اعضاء مبرز و معتمد جمعیت است اینک که در اروپا توقف دارند بنا به حسن ظن و اعتمادی که جمعیت نسوان وطنخواه ایرانی درباره ایشان دارد اختیار می‌دهد که معظم الیها از طرف این جمعیت در سوسپته های نسوان اروپا وارد شده و هرگونه مذاکرات به استثنای مذاکرات سیاسی نموده و روابط و دادیه لازمه را اعمال نماید.

امضا و مهر جمعیت نسوان وطنخواه

۲۹ جدی [دی] ۱۳۰۲

جمعیت نسوان وطنخواه

نمره خصوصی

خواهر معظمه مکرمه عزیزم!

پس از استمزاج از سلامتی آن وجود محترم و شریف و تقدیم مراتب ارادت صمیمی تصدیق می‌رساند: مدت تقریباً یک سال است عزیمت فرموده‌اید، با آنکه منتظر بوده‌ام که در این مدت از حال و مشاهدات و مجاری مقتضیات تا اندازه‌ای این خواهران خود را مستحضر فرمائید متأسفانه تاکنون هیچ اظهاری نفرموده‌اید. ولی این بنده سلامت و حالت شریف آن حضرت علیه را در هر مورد که امکان اقتضا نموده از حضرت آقای دولت‌آبادی مستفسر بوده و به مژده سلامتی آن وجود مبارک مشعوف بوده‌ام.

اینکه این مدت تأخیر در انفاذ اعتبارنامه شده به واسطه آن است که محل توقف را نمی‌دانسته تا آنکه چندی قبل از حضرت مستطاب آقای حاجی میرزا سید یحیی^۲ سؤال، و آدرس را فرمودند با همان آدرس به تاریخ ۷ برج جدی ۱۳۰۲ ورقه اعتبارنامه با پست ارسال، چون آن شخص که پاکت را به پستخانه برده، سفارش ننموده بود بنا به تردیدی که حاصل شد که شاید نرسد علیهذا نورم [؟] گردید بوسیله این ذریعه مصدع و مطلب را شرح داده، تجدید ارادت نموده و عین آن اعتبارنامه را مجدد نوشته ملفوفاً تقدیم نماید. بدیهی است با عواطف نوع دوستی و وطنخواهی و علاقمندی آن حضرت اقدامات لازمه بهتر از آنچه انتظار داریم صورت خواهد پذیرفت. در خاتمه بهترین احساسات قلبی و ادعیه خالصانه تقدیم و مترصد است که از گذارشات در اول ازمه امکان و از حالات شریف با اولین پست مطلعم فرمائید.

امضاء

۳. یحیی دولت‌آبادی (ت ۱۲۷۹ق. و ۱۳۱۸ش) برادر صدیقه دولت‌آبادی.

جمعیت ثنویان و دانشخواه

تاریخ ۲۹ - ابریل ۱۳۰۲

شماره ۱۰۰
نومبر ۱۳۰۲

خواهشمندم که در جواب

میرزا سید محمد باقر که در شماره ۱۰۰ از شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰

یک است و در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰

تا زمانیکه در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰

در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰

استنسیب بفرمائید که چون که شوق مجامع

اینکه در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰

تا آنکه در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰

در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰

بکند تا آنکه در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰

عینا منم که در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰

در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰

نوع که در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰ در شماره ۱۰۰

تعداد نام مدبر که در شماره ۱۰۰

میرزا سید محمد باقر
شماره ۱۰۰
نومبر ۱۳۰۲

جمعیت نوائف و مشغولان

تاریخ ۷... برج جمادی ۱۳۰۲

شماره

نومره ۱۳۰۲

برای رسیدن به دست خودتان به بزرگواران در محله حرم کربلا و جوار

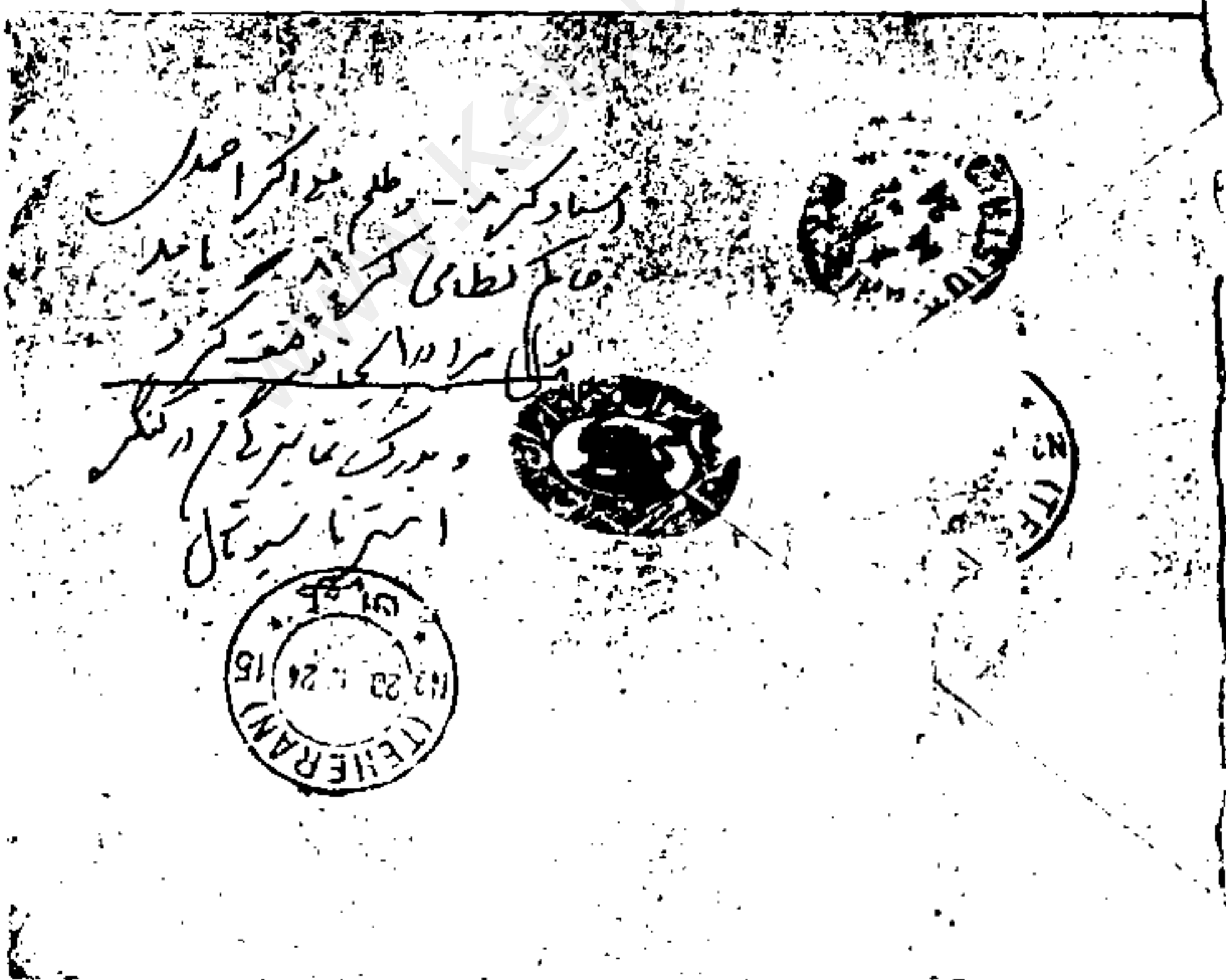
و پیش از آنکه به دست خودتان در محله کربلا و جوار حرم کربلا و جوار

تسلیت کردیم که در محله کربلا و جوار حرم کربلا و جوار

با حسن ظن و محبت خودتان در محله کربلا و جوار حرم کربلا و جوار

در محله کربلا و جوار حرم کربلا و جوار حرم کربلا و جوار

بسیار متشکریم که در محله کربلا و جوار حرم کربلا و جوار



Handwritten text in the top left of the large image area, including the name 'میرزا کریم' and other illegible characters.

